



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ (۷۱) فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳)﴾

گرچه این سوره یونس در مکه نازل شد و قول به اتخاذ ولد در بین مسیحی‌ها و یهودی‌ها مطرح بود و بعدها در بین مشرکین رایج شد لکن برهان مسئله هر سه گروه را شامل می‌شود چه اینکه گذشت اطلاق ﴿ان عندکم من سلطان﴾ شامل نفی برهان عقلی و نقلی می‌شود فرمود شما هیچ سلطانی ندارید دلیل را دلیل می‌گویند برای اینکه مستدل را راهنمایی می‌کند و هدایت می‌کند و از آن جهت که فضای ذهن را و فضای بحث را روشن می‌کند برهان می‌گویند و از آن جهت که در صحنه نفس بر اوهام و خیالات و هر شبهه و اشکالی سلطه دارد و در گفتگوها و گفتمان و مناظره حرف آخر را می‌زند و مسلط است سلطان می‌گویند در محاجه عنوان سلطان مطرح است اینکه فرمود ﴿ان عندکم من سلطان﴾ اشاره شد که هیچ دلیلی شما ندارید دلیل در لسان قرآن کریم گاهی عقلی است

گاهی نقلی است گاهی از وحی است گاهی از تجربه است هیچ برهانی شما در مسئله بر اتخاذ ولد ندارید در سوره مبارکه احقاف آیه چهار غالب این ادله را مطرح کرده است که دلیل بالأخره یا عقلی است یا نقلی است یا از وحی است یا از برهان است به مشرکانی که در آن سوره محل خطاب هستند در آیه چهار سوره احقاف فرمود ﴿قُلْ اَرَايْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱ شما برای غیر خدا سمتی قائلید برای خدا شریک قائلید و به ربوبیت آنها معتقدید دلیل بیاورید ﴿ارُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ﴾^۲ اینها چه کار کردند خلقتی دارند کاری کردند که شما به ربوبیت آنها رأی دادید ﴿اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ﴾^۳ بالأخره اگر يك کسی خدا بود یا باید بالاستقلال يك کاری را انجام بدهد یا شریک خدا باشد در انجام کاری اگر موجودی نه بالاستقلال کار از او ساخته بود نه شریک واجب تعالی بود چه ربوبتی برای او قایل هست اند ﴿ارُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ﴾^۴ اگر این مطلب را شما با برهان عقلی نتوانستید اثبات کنید لااقل يك دلیل نقلی بیاورید که اینها سمتی دارند باید اینها را پرستش کرد ﴿اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ اَتَتُونِيْ بِكِتٰبٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا اَوْ اَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ اَنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ﴾^۵ یا بگوئید در کتاب فلان پیغمبر این مطلب نوشته شده که بشود برهان نقلی یا بهره های علمی و ثمره علمی را ارائه کنید که بشود برهان تجربی یا تجدیدی و مانند آن اگر نه دلیل نقلی دارید نه دلیل عقلی دارید پس ﴿اَنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰنٍ﴾ در آیه محل بحث یعنی سوره یونس بالقول المطلق فرمود شما سلطان ندارید در آیه چهار سوره احقاف این سلطان

۱ - سوره احقاف، آیه ۴

۲ - سوره احقاف، آیه ۴

۳ - سوره احقاف، آیه ۴

۴ - سوره احقاف، آیه ۴

۵ - سوره احقاف، آیه ۴

را این برهان را این دلیل را به عقلی و نقلی و تالیف عقلی و اینها خلاصه کرده است که هیچ کدام از این ادله نیست.

مطلب دیگر آن است که اطلاق بحث شامل اتخاذ ولد شامل اعتقاد به شریک بودن شامل تهمت زدن خدا به نفع چیزی که ثابت شده است شامل افترای علی الله و اثبات چیزی که نفی شده است همه این اقسام چهارگانه و مانند آن را اطلاق دلیل می گیرد برای اینکه فرمود هرگونه افترای باطل است هر گونه حرفی باید سلطان داشته باشد شما اگر برای خدا شریک قایلید که در آیات قبل همین سوره مبارکه یونس مطرح شد و رد شد با این حرف ابطال می شود آیه ۶۶ همین سوره این بود که ﴿وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ أَنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾^۱ پس برای ابطال شریک خدا همین برهان کافی است برای هر گونه افتراء افترا گاهی به این است که کسی متنبی است که آمار متنبیان متأسفانه کمتر از آمار انبیاء نیست هر وقت يك پیغمبری در يك جامعه ای رشد کرده عده ای مدعیان دروغین پیدا شدند و دعوای نبوت کردند اینها هم افترا بستند بر خدا به اثبات منفی یعنی چیزی که نبود آن را ادعا می کنند آنهایی که وحی و نبوت را نمی پذیرند افترایشان علی الله به نفی شیئی ثابت است یعنی نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که ثابت شده است این را نفی می کنند می گویند خدا این را نگفت این افترای علی الله است بر نفی ما اثبت آنها که متنبی اند افترای علی الله بسته اند به اثبات ما نفی در جریان شرك به شرح ایضا [همچنین] در جریان اتخاذ ولد بشرح ایضا همه این مباح چهارگانه زیر مجموعه افترا داخل است زیر مجموعه ﴿ان عندكم من سلطان بهذا﴾ داخل است و مانند آن.

مطلب دیگر آن است که بعضی‌ها نظیر آنچه که در جامع قرطبی آمده و بعضی از تفاسیر اهل سنت آنها نقل کردند که عده ای خواستند از این گونه از آیات استفاده کنند که عبدیت با بنوّت جمع نمی‌شود حکم فقهی این است که انسان مالک عمودین نمی‌شود یعنی مالک پدر نمی‌شود مالک پسر نمی‌شود اگر يك بنده‌ای را يك کسی بخرد پدرش بخرد فوراً آزاد می‌شود جمع بین عبد بودن و ملك بودن ممکن نیست به اصطلاح لذا گفتند فوراً «ینعتق علیه»^۱ این معنای فقهی است و درست هم هست که انسان مالک عمودین نمی‌شود یعنی پدر مالک پسر نمی‌شود چه اینکه پسر هم مالک پدر نمی‌شود اگر کسی پدر خودش را در آن عهد برده فروشی می‌خرد فوراً بر او آزاد می‌شد و اگر کسی پسر خودش را هم می‌خرد در آن دوران برده فروشی فوراً بر او آزاد می‌شد چرا؟ برای اینکه ممکن نیست يك موجود هم عبد باشد و هم پسر این در فقه ثابت است و دلیل فقهی‌اش هم روایاتی است که آن مسئله را عهده‌دار است اما استفاده آن حکم فقهی از این آیه که خدا می‌خواهد ثابت کند شما که می‌گویید عیسی ابن الله است یا عزیر ابن الله است یا فرشتگان بنات الله هستند این چنین نیست برای اینکه اینها عبداند عبد که نمی‌شود ابن باشد یا بنت باشد این سخن درست است در بحث‌های تکوین یا در بحث‌های تفسیر اما کسی بخواهد از این بحث تفسیری يك حکم فقهی در بیاورد خیلی بعید است این بحث‌های تکوینی است نه تشریعی یعنی اگر يك موجودی بنده شد نه برده فقهی مثل اینکه همه ما بنده خداییم این درباره بنده تکوینی سخن می‌گوید نه برده فقهی فرمود چون عیسی عبد خداست عزیر عبد خداست فرشتگان که شما مدعی هستید اینها بنات الله هستند این سخن نیست ﴿بل عباد مكرمون * لا يسبقونه بالقول و هم بامرہ يعملون﴾^۲ اینها عباد الله هستند یعنی تکویناً اگر يك موجودی

۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۴۹

۲ - سورة انبیاء، آیات ۲۶- ۲۷

تکویناً بنده خدا بود او نمی تواند ابن الله باشد یا بنت الله باشد این چه کار به مسائل تشریعی دارد که اگر يك کسی پسر شد نمی تواند بنده باشد پس آن حکم فقهی را از اینجا نمی شود استفاده کرد.

مطلب دیگر این است که در قرآن کریم گاهی به آن مرحله شدید هشدار می دهد گاهی به مرحله خفیف گاهی می فرماید این مرحله خفیفش توان فرساست چه رسد به مرحله شدیدش آنجا که سخن از شرب است سقی است آنجا ﴿یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقاً﴾^۱ آن جا تعبیر تندتری دارد ﴿بئس الشراب﴾^۲ گاهی سخن از چشیدن است گاهی سخن از نوشیدن آنجا که سخن از نوشیدن است سخن از ﴿بئس الشراب و ساءت مرتفقاً﴾^۳ است آنجا که سخن از نوشیدن نیست سخن از چشیدن است نظیر آیه محل بحث است که فرمود ﴿متاع في الدنيا ثم الينا مرجعهم ثم نذيقهم العذاب الشديد﴾^۴ یعنی اینها قدرت چشیدن را ندارند چه رسد به نوشیدن ما اینها را می نوشانیم بالأخره اینها یسقون من شراب کذا ﴿بئس الشراب و ساءت مرتفقاً﴾^۵ اینها را می نوشانیم به حلقشان می ریزیم ﴿بئس الشراب﴾^۶ و اینها تحمل چشیدنش را ندارند ﴿نذيقهم العذاب الشديد﴾^۷ که این عذاب برای ذوق اینها شدید است چه رسد برای شرب اینها. خوب

مطلب دیگر آن است که در قرآن کریم ذات اقدس الاله داستان انبیا را نقل می کند برای پایداری و تثبیت وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید ﴿واذكر في كتاب ابراهيم﴾^۸ ﴿واذكر في كتاب موسى﴾^۹

۱ - سورة كهف، آیه ۲۹

۲ - سورة كهف، آیه ۲۹

۳ - سورة كهف، آیه ۲۹

۴ - سورة يونس، آیه ۷۰

۵ - سورة كهف، آیه ۲۹

۶ - سورة كهف، آیه ۲۹

۷ - سورة يونس، آیه ۷۰

۸ - سورة مريم، آیه ۴۱

واذکر فی کتاب عیسی ﴿و ذکر فی الکتاب مریم﴾^۱ این مستقیماً به خود نبی (صلی الله علیه و آله) عنایت دارد البته امتش هم فیض می‌برند گاهی لبه حرف متوجه امت است نه انبیا فرمود ﴿واتلوا علیهم نبا نوح﴾ آنجا که فرمود واذکر نوح ﴿واذکر فی کتاب ابراهیم﴾^۲ یعنی بین اینها چکار کردند تو هم یک پیغمبری مثل اینها تو که خاتم اینها هستی باید برتر از اینها باشی اما وقتی می‌خواهد به امت هشدار بدهد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید داستان نوح را بر اینها بخوان ﴿واتل علیهم نبا نوح﴾ تا اینها بدانند نه تو کمتر از نوح هستی نه اینها قوی‌تر از قوم نوح هستند هم تو مثل نوح پایداری و هم اینها در برابر اراده الهی زبون و ضعیف هستند ﴿واتل علیهم نبا نوح﴾ تلاوت یک قداسی دارد سخن از قرائت نیست با تدبیر همراه است مثل تبعیت هم همراه است ﴿و القمر اذا تلاها﴾^۳ صرف قرائت را نمی‌گویند تلاوت یک تبعیتی را هم به همراه باید داشته باشد اگر گفتند ﴿و القمر اذا تلاها﴾^۴ قمر در تلو شمس قرار می‌گیرد یعنی تابع اوست یعنی اینها طرزی ببینند و بشنوند که با تدبیر و تبعیت همراه باشد ﴿واتل علیهم نبا نوح اذ قال لقومه﴾ وجود مبارک نوح (سلام الله علیه) که ۹۵۰ سال نه قرن و نیم دعوت کرد نه اینکه عمرش نه قرن و نیم بود عمر مبارکش بیش از نه قرن و نیم بود ﴿فلبث فیهم الف سنة إلا خمسين عاماً﴾^۵ این مال عمر نبوت و دعوت او است ﴿اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلى الله توکلت﴾ فرمود بعد از آن نه قرن و نیم اتمام حجت کرد فرمود اگر جایگاه من بودن من در بین شما و حضور من در این صحنه و تذکر و یاد آوری و هشدار مزاحمت من که دست بردار نیستم چون کار من این

۱ - سورة مریم، آیه ۵۰

۲ - سورة مریم، آیه ۱۶

۳ - سورة مریم، آیه ۴۱

۴ - سورة شمس، آیه ۲

۵ - سورة شمس، آیه ۲

۶ - سورة عنکبوت، آیه ۱۴

است شما اگر این را نمی‌پسندید تغییر بدهید قضا را بروید تصمیم‌تان بگیرید علیه من بشورید هر کاری می‌خواهید بکنید من از این که دست بردارم و از اینجا بروم یا صحنه را ترك كنم یا منزوی بشوم تبلیغ نکنم نیست ﴿ان كان كبر عليكم﴾ مقام من قیام من منزلت من و برنامه‌های رسمی من که مذكر آیات الاهی هستم من تصمیم را گرفتم که به کجا بروم شما هم تصمیمتان را بگیرید من تصمیم را گرفتم که توکل بکنیم ﴿فعلى الله توكلت﴾ نه تازگی تصمیم گرفتم اصلاً سیرت و سنت من همین بود نه قرن و نیم این بود الان هم که موقع مبارزه شروع شد همین است نه اینکه تازه متذکر شدم من موضع مشخص است که دارم چه کار می‌کنم همان یکی برای من بس است من آن را وکیل خود قرار دادم توکل یعنی وکیل‌گیری بالأخره انسان وقتی چیزی را نمی‌داند به وکیل مراجعه می‌کند یا می‌داند و نمی‌تواند به وکیل مراجعه می‌کند ما نه می‌دانیم نه می‌توانیم دیگر چاره‌ای نداریم ﴿على الله فليتوكل المومنون﴾^۱ بالأخره يك کسی که مؤمن است می‌داند که به چه کسی تکیه کند کجا تکیه کند نوح سلام الله علیه گفت من در تمام این نه قرن و نیم بود تکیه می‌کردم الان که دارم آن حرف آخر را می‌زنم که قطع نامه من است به او تکیه کردم من جایم پس مشخص است همین جا می‌مانم همین حرف را هم می‌زنم تکیه گاه من هم اوست شما هر تصمیمی می‌خواهید بگیرید بگیرید يك گروه کمی به حضرت نوح ایمان آورده بودند در اثر جاهلیت جهلای گذشته فرمود شما تصمیم‌هایتان را بگیرید ﴿فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمه ثم اقضوا الی و لا تنظرون﴾ این پنج شش کار را من به شما پیشنهاد می‌دهم يك دور هم جمع بشوید هم حرف تك تك شما تصمیم‌تان را بگیرید يك آرایتان را باهم جمع کنید اجماع حاصل کنید دو این اجماع اگر درباره شخص باشد می‌گویند اجمع یعنی عزم گاهی انسان مردد است بین نفی و اثبات ادله دو طرف را ارزیابی می‌کند شك دارد در

مقام علم تردید دارد در مقام عمل و این انسان اجماع ندارد اما اگر همه ادله را جمع بندی کرده در بحثهای اندیشه و همه خاطرها و خواسته‌ها را جمع بندی کرده در بخش انگیزه این اندیشه و آن انگیزه روی هم گذاشته پراکنده‌ها را جمع کرده می‌گویند اجمع زید یعنی عزم یعنی همه آن پراکنده‌ها را سامان داد فرمود

شما تك تك تان سامان بدهید يك با دیگران سامان بدهید اختلاف نظر نداشته باشید دو گروه و سه گروه نباشید این پراکنده‌ها را جمع کنید چه در بخش نظر چه در بخش عمل چه در جزم چه در عزم تا بشود اجماع اگر هم فکری دارید که از باب ﴿تشابهت قلوبهم﴾^۱ آنها را هم دعوت کنید از آله‌تان بتهایتان را که ود و يعوذ و يعود و نصر هست هم کمک بگیرید که برای شما از آنها هم مدد می‌گیرید پس تك تك تان اجماع پیدا کنید به آن معنای اول همه‌تان اجماع پیدا کنید به معنای دوم از آله دروغینتان استمداد کنید که همان سنتهای جاهلی است مطلب سوم و در تمام این امور سه‌گانه هم کارتان شفاف باشد عمه نباشد یعنی پوشیده نباشد نه با خودتان پنهان کاری کنید نه با دیگران پنهان کاری کنید نه با آله‌تان پنهان کاری کنید غمه نباشد این ابر را می‌گویند غمام برای اینکه فضا را می‌پوشاند غیم را ابر را می‌گویند غمام فرمود غمه‌ای در کارتان نباشد غم را که غم می‌گویند برای اینکه انسان مغموم انسان مهموم انسان اندوهناك فضای سینه‌اش بسته است تاريك است برخلاف نشاط انسان خوشحال فضای سینه‌اش مشروح است نه مسدود فرمود کارهایتان شفاف و روشن باشد در امور سه‌گانه گذشته این امر چهارم به همه امور سه‌گانه گذشته مرتبط است این می‌شود چهار بعد تصمیم بگیرید هر کاری که از دستتان بر می‌آید انجام بدهید مرا از پا در آورید تبعید کنید مصدوم کنید بکشید اعدام کنید هر کاری می‌خواهید

بکنید بکنید من از صحنه بیرون بروم نیستم حواستان جمع باشد ﴿ثم اقضوا الی﴾ این ﴿منهم من قضیٰ نحبه﴾^۱ یعنی کار را یکسره کرد ﴿یا مالک لیقض علینا ربک﴾^۲ یعنی کار را یکسره بکند ما را از بین ببرد این که جهنمی‌ها می‌گویند ﴿یا مالک لیقض علینا ربک﴾^۳ از این قبیل است ﴿فمنهم من قضیٰ نحبه﴾^۴ از این قبیل است شما یکسره کنید کارت‌ها را می‌بینید ما هم هیچ تکان نمی‌خوریم به من هم مهلت هم ندهید این امر ششم و من هم این دو عنصر محوری را دارم هم حرفهای خوب دارم هم طمع و مرض و غرض در کار من نیست رهبران الهی این طور هستند هم به سود جامعه سخن می‌گویند هم غرضی ندارند بیماری جاه طلبی ندارند طمعی ندارند آزی ندارند فرمود من این طور هستم شما بعد از اینکه این امور پنج ششگانه را روی هم کردید بدانید که ﴿ولا تنظرون﴾ یعنی من را مهلت هم ندهید و من هم آماده هم بعد فرمود آن آخرین بار هم فرمود من که دست از تذکره بر نمی‌دارم در حین قطع نامه دارد تذکره می‌دهد پند و اندرز می‌کند نصیحت می‌کند موعظه می‌کند فرمود ﴿فان تولیتهم﴾ فرمود اگر رو برگردانید حرفم را گوش ندادید به زیان خود شماست برای اینکه من حرفهای خوب دارم هم غرض ندارم چیزی را که از شما نمی‌خواهم این دو مطلبی را که در سوره مبارکه یس آمده از آن غرر مطالب است که رهبران الهی این‌طورند در سوره مبارکه یس آیه ۲۰ به این صورت است ﴿وجاء من أقصى المدینة رجل یسعی﴾ قال یا قوم اتبعوا المرسلین^۵ چرا برای اینکه مرسلین دوتا عنصر محوری خوبی دارند اینکه حرفهای خوبی دارند یکی اینکه غرضی

۱ - سوره احزاب، آیه ۲۳

۲ - سوره زخرف، آیه ۷۷

۳ - سوره زخرف، آیه ۷۷

۴ - سوره احزاب، آیه ۲۳

۵ - سوره یس، آیه ۲۰

ندارند خوب اگر کسی حرف خوب نداشته باشد یا داشته باشد و مردم را به خودش بخواهد دعوت کند او کاسب است و هیچ کس به دنبال کاسب راه نمی‌افتد اما اینها نه کاسب هستند نه حرفهایشان کاسب است حرفهای آنها کاسب نیست صحیح است خودشان هم کاسب نیستند ﴿اتبعوا المرسلین﴾^۱ چرا؟ ﴿اتبعوا من لا یسئلكم أجراً﴾^۲ يك ﴿و هم مهتدون﴾ نه تنها حرف خوب می‌زنند نه تنها هادی هستند بلکه مهتدین هستند راهرو خوبی هستند راهرو خوبی هستند راهرو خوبی هستند و چیزی هم از شما نمی‌خواهند خوب اگر يك راهبری رهبر خوبی باشد همراه خوبی هم باشد ﴿و حسن اولئک رفیقاً﴾^۳ خوب آدم همراه او می‌رود دیگر حرفش خوب است طمع می‌هم ندارد ﴿اتبعوا﴾^۴ کسی را که این دوتا خاصیت را دارد ﴿من لا یسئلكم اجرا﴾^۵ اجر هم اعم از دنیوی و اخروی است ظاهری و باطنی است اجر اخروی که لدی الله است محفوظ است از مردم چیزی نمی‌خواهند نه اجر مادی می‌طلبند نه اجر معنوی جاه و مقام و تجلیل و تکریم و این بازیها فرمود ﴿اتبعوا من لا یسئلكم أجراً و هم مهتدون﴾^۶ همه انبیا این طورند لذا مسئله ﴿لا اسئلكم علیه اجرا﴾^۷ يك شعار رسمی همه انبیا بود و اگر در جریان حضرت ختمی مرتبت (علیه آلاف التهیه و الثناء) آمده است ﴿الا الموده فی القربی﴾^۸ آنها بازگشتش در حقیقت به استثناء منقطع است چون در آیات دیگر فرمود ﴿ما سألتکم من أجر فهو لکم﴾^۹ این که من گفتم تنها اجر من این

۱ - سورة یس، آیه ۲۰

۲ - سورة یس، آیه ۲۱

۳ - سورة نساء، آیه ۶۹

۴ - سورة یس، آیه ۲۱

۵ - سورة یس، آیه ۲۱

۶ - سورة یس، آیه ۲۰

۷ - سورة انعام، آیه ۹۰

۸ - سورة شوری، آیه ۲۳

۹ - سورة سباء، آیه ۴۷

است که به اهل بیت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) ارادت بورزید دوست اینها باشید نه تنها حرفشان را گوش بدهید ممکن است انسان حرف کسی را خفا من النار گوش بدهد نه دوست اینها باشید ﴿الا المودة فی القربی﴾^۱ در بخشهای دیگر فرمود این مودت به سود شماست مشکل شما را حل می‌کند بالأخره شما مگر نمی‌خواهید به جایی دل بسپرید بهترین جایگاه این خاندان هستند مگر انسان می‌شود بی محبت زندگی بکند اگر بی محبت نمی‌شود زندگی کرد بهترین محبوب اینها هستند و اگر انسان به سراغ بهترین محبوب نرفت به دنبال دیگری راه می‌افتد چون انسان که بی محبوب و محبت نیست اینجا هم وجود مبارك نوح (سلام الله علیه) فرمود اگر نیامدید کاری از شما ساخته نیست ولی خودتان ضرر کرده‌اید ﴿فان تولیتهم فما سألتکم من اجر﴾ من که حرفهای خوب زدم اجری هم نمی‌خواهم ﴿ان اجری الا علی الله و امرت ان اکون من المسلمین﴾ رهبران الهی حوزه‌های عملی که دنبال‌ه‌رو رهبران الهی هستند این دو عنصر را باید داشته باشند البته حرف‌هایشان باید صادق باشد خودشان باید صادق باشند صدق خبری باشد صدق مخبری باشد صادق باشند مخبراً گفتارشان صدق باشد خبراً و راهروی خوبی باشند رهرو خوبی باشند همراه خوبی باشند راهبر خوبی باشند اگر همه این اوصاف جمع شد این دو خصوصیت را حتماً باید حوزه‌های علمیه باید داشته باشند تا موفق شوند یکی استقلال از دولت یکی استغنائی از ملت تا بتوانند جای انبیاء بنشینند آن وقت حرف اثر دارد خدای سبحان مردم را شیفته کسانی کرد که هم از دولت مستقل‌اند در عین حمایت از دولت هم از ملت مستغنی هستند این روح استقلال خاصیت انبیاست اگر عالمان دین ورثه انبیا هستند در استقلال از دولت‌ها و استغنائی از ملت‌ها هم باید وارث آنها باشند بعد هم تامین می‌شود خدای سبحان ممکن نیست کسانی که مثل پیغمبران فکر می‌کنند آنها را سر به رها بگذارد بارها به عرضتان رسید این همه مار و

عقرب را او دارد روزی می‌دهد شما این بحث‌های اسرار خلقت را که نگاه کنید بهترین غذاهای عالم را گرگ و گراز دارند می‌خورند که آن غذاها هرگز گیر انسانها نمی‌آید آن ماهی‌های قزل‌آلا که در آبهای سیبری و امثال سیبری در آن آب شفاف زلال سرد آن ماهی‌ها که اینجا گیر کسی نمی‌آید این خواب و خوراك گرازست این غذاهایی که گوشتشان به مراتب از گوشت هر بره‌ای لذیذتر و گواراتر است آن خوراك گرگ است گیر کسی نمی‌آید بهترین غذاها را خدا دارد به گرگ و گراز می‌دهد آن وقت انسانها مؤمن را گرسنه می‌گذارد این مارها این عقرب‌ها این گرازها این گرگ‌ها بهترین غذاها را دارند می‌خورند آن وقت کسی برای شکم برود جهنم آن شکمی که هرگز با آن غذاها که خوراك گرگ و گراز بشود گیرش نمی‌آید فرمود راه‌تان را گم نکنید اگر استقلال از دولت استغنا از ملت داشتید جای انبیا پا گذاشتید

سوال: ... جواب: بسیار خوب ذات اقدس الاله فرمود من تأمینش می‌کنم بیت المال هست و انفال هست و وجوه شرعیه است آن طلبه مستغنی که گرسنه نخواهید شما این همه بزرگانی که دیدید الان هم دارید قبلاً هم شیخ انصاری‌ها و اینها هم بودند شما شرح حال اینها را بخوانید وقتی يك نفر و دو نفر و صد نفر و هزار نفر نبودند همه این بزرگانی که آمدند یکی از بهترین راه‌های فن اخلاق مطالعه همین کتابهای بزرگان دینی است يك وقتی است کتابها با قصه و افسانه و افسون همراه است آنها هیچ اما وقتی درباره بحرالعلوم است شیخ انصاری است ابن فهمد حلی است و سید ابن طاووس است اینها دیگر بزرگان از فنون از اینها نقل کردند پیش اینها درس خواندند انسان وقتی شرح حال اینها را می‌خواند می‌فهمد که اینها هم از دولتها مستقل بودند هم از ملتها مستغنی بودند و تأمین می‌شدند مردم موظف هستند که تأمین کنند و ذات اقدس الاله دل‌های عده‌ای را متوجه اینها می‌کند این چنین نیست که متوجه نکند و آنهایی هم که وابسته هستند تأمین هستند دیگران هم که مستقل هستند هم تأمین هستند

این طور نیست که حال يك قدری ممکن است متاع دنیا کم و زیاد بشود ولی اصلش محفوظ است به هر تقدیر فرمود ﴿فان توليتم فما سألتكم من اجر ان اجري الا على الله و امرت ان اكون من المسلمين﴾ جریان حضرت نوح (سلام الله عليه) این شهامتش بود اما هنوز جریان کشتی و طوفان و امثال ذلك مطرح نشد بعدها مطرح شد و ذات اقدس الاله به نوح (سلام الله عليه) فرمود تو این حرف را نزن این با دست خالی این حرف را زده بعدها مسئله ﴿واصنع الفلك و اعيننا﴾ و مانند آن مطرح شد چون اگر واقعاً کسی به خدا که ﴿و الله جنود السموات و الارض﴾^۱ معتقد و متکی باشد همه علل و اسباب به سوی او تجهیز می شود و تمام آثاری که در اختیار دشمن هست اینها سربازان خدایند ﴿و الله جنود السموات و الارض﴾^۲ بنابراین هرگز رهبران الاهی نمی مانند ﴿و امرت ان اكون من المسلمين﴾ ﴿فكذبوه فنجيناه و من معه في الفلك و جعلناهم خلائف﴾ ﴿و اغرقنا الذين كذبوا باياتنا فانظر كيف كان عاقبت المنذرين﴾

«والحمد لله رب العالمين»

۱ - سورة فتح، آیه ۴

۲ - سورة فتح، آیه ۴